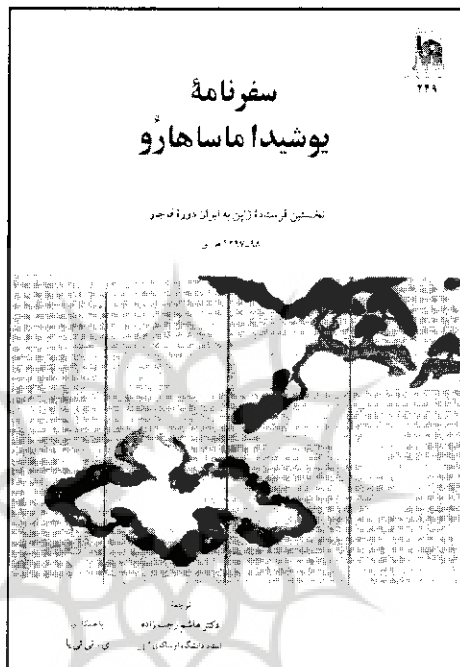


اولین فرستاده امپراتور ژاپن به ایران

شرح عبور از بوشهر و دشتستان

نگاهی به سفرنامه یوشیدا ماسهارو



○ سید قاسم یاحسینی

طرح مطلب

مطالعه و پژوهش درباره نخستین تماس رسمی ژاپن با ایران در عصر ناصرالدین شاه مدتی است که در ژاپن شروع شده است و اساتید دانشگاه‌ها و مؤسسات مطالعاتی ژاپن در این زمینه رساله‌ها و مقالات فراوانی تألیف کرده‌اند که اولین آن مقاله‌ای است با عنوان تماس دیپلماتیک دولت میجی با ایران (سفرنامه ایران نوشته فوروکاوا) تألیف کی یوشی ناوهاشی (۱۹۲۳ م.) و یکی از تازه‌ترین آنها مطالعه‌ای است تحت عنوان نخستین هیات سفارت ژاپن به ایران در دوره قاجاریه که نوشته شوکو اوکازاکی (۱۹۸۱ م.) استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا است.^۱

در زبان فارسی، ما ایرانیان در این باره متأسفانه دچار فقر پژوهشی و خلاء مطالعاتی محسوسی می‌باشیم و بجز یکی دو مقاله ترجمه شده توسط دکتر هاشم رجب‌زاده استاد ایرانی دانشگاه اوساکای ژاپن، کار قابل ملاحظه‌ای انجام نشده است.^۲

درباره اقامت تقریباً دو ماهه نخستین فرستاده «امپراتور میجی» به دربار ناصرالدین شاه در بندر بوشهر و منطقه دشتستان، هنوز هیچ مطالعه‌ای در ژاپن و ایران صورت نگرفته است و این در حالی است که بوشهر و دشتستان اولین نقطه ورودی ایران بود که ژاپنی‌ها پا به آن گذاشتند و نخستین تجربه‌های علمی را در باب ساختار اقتصاد و حکومت ایران آموخته و فرا گرفتند.

○ سفرنامه یوشیدا ماسهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران در دوره قاجار (۹۸-۱۲۹۷ ه‍.ق / ۸۱-۱۸۸۰ م.)

○ تألیف: یوشیدا ماسهارو

○ ترجمه: دکتر هاشم رجب‌زاده

○ با همکاری: ی. نی نی یا

○ ناشر: استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۳

در نوشتار حاضر، تلاش شده است تا با مآخذ قرار دادن مقاله استاد اوکازاکی و متن سفرنامه اولین فرستاده ژاپن به ایران، تصویری نسبتاً کامل از اقامت دو ماهه این فرستاده ژاپنی و همراهان او و نظرشان درباره مردم، اقتصاد، کشاورزی، جغرافیا، سیاست، بهداشت، شهرسازی و حضور قدرت استعماری انگلستان در بوشهر، برازجان و دالکی ارائه گردد. امید است محققانی که در ژاپن مشغول پژوهش در این باره هستند با مآخذ قرار دادن اسناد منتشر نشده دیپلماتیک آرشیو وزارت خارجه ژاپن و دیگر سفرنامه‌های این گروه، تصویر کامل‌تری از دوران اقامت اولین فرستاده ژاپن به دربار شاه قاجار در بوشهر و دشتستان به دست دهند.

آغاز روابط سیاسی ایران و ژاپن

بندر بوشهر و دشتستان در دوران قاجار برای دولت و

مردم ژاپن جایی ناشناخته بود که به جرات می‌توان گفت بجز چند نفر هیچ‌کس تا آن زمان حتی نامی هم از آن نشنیده بود. اما اینکه چگونه اولین فرستاده رسمی ژاپن از این مناطق عبور کرد، داستان دلکش و جذابی دارد که فشرده آن چنین است:

ناصرالدین شاه قاجار در بازگشت از دومین سفر خود به فرنگ (سال ۱۲۹۶ ه‍.ق / ۱۸۷۹ م.) هنگام عبور از پترزبورگ روسیه با تنی چند از مقامات بلندپایه سفارت ژاپن در روسیه تزاری دیدار و گفت‌وگو کرد. در این ملاقات درباره آغاز رابطه رسمی بین ژاپن و ایران بحث و تبادل نظر شد که مآلاً ناصرالدین شاه پذیرفت این رابطه با اعزام سفیری از ژاپن به ایران شروع شود. به دنبال این مذاکرات بود که وزارت امور خارجه ژاپن به یک دیپلمات جوان ماموریت داد از طریق هنگ‌کنگ و هندوستان و خلیج فارس وارد بوشهر شود و پس از عبور از جنوب ایران خود را به تهران رسانده و به حضور ناصرالدین شاه قاجار بار یابد و رسماً روابط ژاپن با ایران را پی‌ریزی کند. این مامور جوان نیز به همراه فردی از ستاد ارتش ژاپن به نام فوروکاوا و شخص دیگری به نام یوکویاما و چند بازرگان (که مقدار نسبتاً زیادی جای به همراه خود داشتند) سفر پرماجرایی خود را در سال سیزدهم حکومت امپراتور میجی Meiji (۱۲۹۷ ش / ۵ آوریل ۱۸۸۰ م.) آغاز کردند. این گروه سفر خود را با یک ناو ژاپنی به نام هی‌ئی Hiei از بندر توکیو



صفحه عنوان سفرنامه یوشیدا

آغاز کردند و پس از عبور از هنگ کنگ، بمبئی و کراچی از خلیج فارس گذشته و وارد بوشهر شدند. البته سفیر ژاپن و یکی از همراهان در میانه راه از کشتی هی بی جدا شده و به اتفاق یکی از همراهانش با کشتی ای انگلیسی، خود را به بوشهر رساند.^۲

اما این نخستین سفیر رسمی ژاپن که از بوشهر و دشتستان عبور کرد چه کسی بود و تا قبل از سفر به جنوب ایران چه سرگذشتی را پشت سر گذاشته بود؟
نگاهی به سال های جوانی زندگی اولین سفیر ژاپن در ایران

یوشیدا ماسهارو (باید توجه داشت که ژاپنی ها برعکس ملل اروپایی و ما ایرانیان، که نام فامیل را از غربی ها اخذ کرده ایم، در آغاز اسم خانوادگی و سپس نام کوچک خود را می آورند. ما برای درست تر خواندن اسامی ژاپنی، طبق عادت ایرانی و اروپایی اول نام و سپس نام خانوادگی را می آوریم. بنابراین نام این فرد را باید چنین خواند: ماسهارو یوشیدا) فرزند تویو یوشیدا Toyu Yoshida بود که در سال ۱۸۵۲ م. در یک خانواده سامورایی از ایالت توسا Tosa متولد شد. پدرش سیاستمدار و دانشمند برجسته ای بود که علاوه بر حرفه سیاست، متخصص ادبیات و خط چینی بود. ماسهارو در کودکی به مدرسه رفت و علاوه بر درس معمولی که کودکان ژاپنی فرا می گرفتند، زبان انگلیسی را نیز یاد گرفت. ۱۲ ساله بود که در سال ۱۸۶۵ م. پدرش را از دست داد؛ اما مرگ پدر تأثیر چندانی در عزم او نگذاشت و وی به تحصیلاتش ادامه داد و بسان پدرش، در زمینه ادبیات چینی و خط آن اطلاعات وسیعی کسب کرد. پس از آن در رشته حقوق به تحصیل پرداخت و ضمناً به فراگیری زبان فرانسه مشغول شد. دیری نپایید که در سن ۲۰ سالگی و در سال ۱۸۷۲ م. بر مسند قضاوت نشست و قاضی شد.

در این ایام او در کنار کار قضاوت به فعالیت های سیاسی نیز روی آورد.^۳ این شور چنان در او دمیده شد که کار قضاوت را رها کرد و با همکاری فرد دیگری «حزب آزادی» را بنا گذاشتند. حزب آزادی از آزادی خواهی و نوعی

در نوشتار حاضر، تلاش شده است تا با مآخذ قرار دادن مقاله استاد اوکازاکی و متن سفرنامه اولین فرستاده ژاپن به ایران، تصویری نسبتاً کامل از اقامت دو ماهه این فرستاده ژاپنی و همراهان او و نظرشان درباره مردم، اقتصاد، کشاورزی، جغرافیا، سیاست، بهداشت، شهرسازی و حضور قدرت استعماری انگلستان در بوشهر، برازجان و دالکی ارائه گردد.

وزارت خارجه ژاپن به یوشیدا مأموریت داد تا به عنوان اولین سفیر ژاپن راهی تهران شود. او هنگام اعزام به این مأموریت مهم تنها ۲۸ سال داشت.

لیبرالیسم سیاسی هواداری می کرد. یوشیدا برای ژرفا بخشیدن به فعالیت های سیاسی اش، کمی بعد دست به انتشار یک مجله به نام «کاپیتان شین شی» Kainan shin shi زد. طبع لطیف او در این ایام گل کرد و شروع به سرودن شعر کرد. اشعاری که برخی ها آن را مانند «گلدوزی ظریف روی کیمونوی ژاپنی» توصیف می کردند. حکومت ژاپن که در اوایل دهه ۷۰ قرن نوزدهم میلادی میانه ای با مشروطیت و قانون اساسی نداشت، یوشیدا را به دلیل دفاع از اندیشه های انقلابی و آزادی خواهانه تحت تعقیب قرار داد، اما او با زیرکی خاصی از چنگ پلیس گریخت و مدتی مخفی شد.

پس از مدتی ورق برگشت و وزارت خارجه ژاپن به یوشیدا مأموریت داد تا به عنوان اولین سفیر ژاپن راهی تهران شود.^۴ او هنگام اعزام به این مأموریت مهم تنها ۲۸ سال داشت؛ جوانی مغرور و جویای نام...

قدرت انگلیسی ها در خلیج فارس
یکی از اموری که بلافاصله جلب نظر ماسهارو یوشیدا را در هنگام عبور از کرانه های شمالی و جنوبی خلیج فارس کرد، قدرت و اقتدار استعماری و سلطه جویانه انگلیسی ها در این منطقه و ظلم و ستم و آزاری بود که به زیردستان هندی خود می رساندند. او درباره قدرت انگلیسی ها در خلیج فارس می نویسد:

«... دیر زمانی است که دولت انگلیس مانند ازدهای هراس انگیزی بر خلیج فارس و دریای عمان پنجه انداخته است، چنان که گویی می خواهد این جا را با دندان های تیز خود بربگیرد و با سر زبان به گلو اندازد و فرو دهد.» (ص ۳۶)
یوشیدا با کنجکاوی و حساسیت یک فرد دموکرات منش و لیبرال، در کشتی هایی که متعلق به انگلیسی ها بود، آشکارا ظلم و ستمی که کاپیتان های انگلیسی به خدمه هندی کشتی روا می داشتند دید و در توصیف یکی از این برخوردها نوشت:

«ناخدا و کارکنان انگلیسی این کشتی با هندی ها بدرفتاری هایی کردند. پیدا بود که این انگلیسی ها بسیار از

خود راضی اند. رنگ چهره من تیره است، پس با من همان رفتاری را داشتند که با هندیان، منشی و رفتار ناخدای کشتی بسیار ناخوشایند بود. هنگامی که داشتیم غذا می خوردیم، او [کاپیتان] پی در پی به عمله و پادوهای کشتی پرخاش و امر و نهی می کرد، از بدی غذا شکایت می کرد و آن بیچاره ها را با لگد می زد و نقش بر زمین می کرد. این ناخدا با بدمنشی و رفتار بی ملاحظه اش مسافران کشتی را آزرده و دل رنجه ساخت. دیدن رفتار این ناخدای انگلیسی روحم را آزرده و افسرده کرد. دلم می خواست که هر چه زودتر به بوشهر برسم. تجربه ای چنین ناخوشایند مقارن رسیدن به بوشهر این احساس و هراس را در دلم رسوخ داد که روزهای سختی در پیش دارم.» (ص ۴۴-۴۵)

وی هنگام عبور از بوشهر به بین النهرین نیز بار دیگر شاهد چنین رفتارهای خشن و غیرانسانی «متمدنان» اروپایی با هندی ها بود. جالب آن که انگلیسی ها برای این رفتار خود «فلسفه» نیز یافته بودند. یک کاپیتان انگلیسی در پاسخ به سؤال یوشیدا که چرا او با هندی ها رفتار خشنی دارد اما تا اندازه زیادی مراعات اعراب را می کند، پاسخی داده است که بسیار قابل تأمل و از لحاظ روانشناسی استعمار قابل اعتنا است:

«عمله کشتی داشتند بار خالی می کردند و بار می گرفتند؛ اما بیشتر از آن که بارها را جابه جا کنند، چرت می زدند. کارگران عرب تن آسا و تنبل بودند و هیچ فرصتی را، هر چند کوتاه، برای آسودن و چرت زدن از دست نمی دادند. ناخدای این کشتی یک کاپیتان انگلیسی، و مردی بدخلق و کم حوصله بود. کاپیتان، عمله هندی کشتی را به ضرب شلاق به کار وامی داشت، اما در برابر کارگران عرب پروای چنین کاری را نداشت و با آنها با زبان خوش حرف می زد. درباره رفتار دوگانه اش پرسیدم، و کاپیتان چنین پاسخ داد: «عرب ها طبع خشن دارند، و جسور و قوی اند. اگر خشمشان را برانگیزم، کینه ام را در دل نگاه می دارند و همین که دستشان برسد تلافی می کنند، و در این راه از سر جانشان هم آسان می گذرند. هندی ها ملایم و آرام و مطیع و بردبارند، اما اگر عرب ها را شلاق بزنم، به خونم تشنه خواهند شد و باید مرگ را پیش چشم ببینم. شنیدن این پاسخ ناخدای انگلیسی دلم را به درد آورد، چون دیدم که رفتار او با هندی ها و با عرب ها، همان حکایت یک بام و دو هوا است. تاب دیدن بدرفتاری او را دیگر نداشتیم.» (ص ۶۶)

انگلیسی های مغرور در بوشهر
در شهر بوشهر نیز فرستاده ژاپن به ایران خیلی زود متوجه حضور متکبران و جابرانه انگلیسی ها شد. او ضمن ارائه فشرده ای از تاریخچه حضور کمپانی هند شرقی انگلستان و فرستاده های حکومت هند انگلستان به بوشهر (ص ۵۴-۵۳)، درباره آزادی بی حد و حصر انگلیسی ها در انجام هر کاری در بوشهر و جنوب ایران می نویسد:

«در زمینه سیاسی، مردم ایران از انگلیس سخت هراسانند. دولت انگلستان امور ایران را به اشاره انگشت کوچکش و به دلخواه می گرداند.» (ص ۵۱)
این چنین قدرت سلطه جویانه ای طبعاً غرور در پی دارد، نکته ای که یوشیدا نیز متوجه آن شده بود: «در اوضاع و احوالی که بود، انگلیسی ها در بوشهر رفتاری خودسرانه داشتند و هر کار که دلشان می خواست می کردند. آنها می خواستند زندگی را راحت بگذرانند، و اگر به کوچک ترین ناملایمی برمی خوردند زود از آنها یک مساله

بین المللی می ساختند. [...] خوب نمی دانم که چرا انگلیسی ها تا این اندازه خودشان را می گرفتند و قدرت نمایی می کردند. اما من فکر می کنم که این وضع از جهتی ریشه تاریخی دارد.» (ص ۵۳ - ۵۲)

بوشهر، بندری با بخار آب

سرانجام ماساهارو یوشیدا پس از طی مسیر طولانی در هوای گرم و تابستانی خلیج فارس، روز دوشنبه ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۹۷ ه ق ۲۰/۴ مه ۱۸۸۰ م وارد بندر بوشهر شد. اهمیت سوق الجیشی این بندر از نظر او چنین توصیف شده است:

«... بامداد دیگر به بندر بوشهر رسیدیم. این بندر مهم ترین نقطه خلیج فارس است. پیش از رسیدن به بوشهر، بارها وضع و نمای آن را در خیال آورده بودم و تصویری ذهنی از آن داشتم. بوشهر در جای خود بندرعباس دیگری بود، چنان که بندرعباس هم بندری بسیار معتبر و تاریخی بوده است.» (ص ۴۴) این ژاپنی زیرک و آزادی خواه از شهر بوشهر توصیفی واقعی، اما نه چندان خوشایند یک خواننده امروز ایرانی، ارائه نموده است که البته درست ولی غمناک است:

«خانه های این جا از آجر قرمز و به صورت چهار گوش است، که پنجره هایی در دیوار آن کار گذاشته اند. بام خانه ها مسطح است و در شب های گرم مردم روی بام می روند تا خنک شوند، و همان جا در هوای آزاد می خوابند. ساکنان این شهر شبیه مردم عرب بودند. جمعیت این جا حدود ۱۰/۰۰۰ نفر بود. هنگام روز، بوشهر داغ و سوزان است و مردم کمتر از خانه بیرون می روند.» (ص ۴۶) او درباره فقر اطلاعات جغرافی نویسانی که بوشهر را «بندر خوبی» توصیف کرده اند با اعتراض می نویسد:

«در همه کتاب های جغرافیا نوشته اند که بوشهر بندر خوبی است. با دیدن بوشهر فکر کردم که یا مؤلفان این کتاب ها واقع امر را نمی دانستند و یا در ماه های ژوئیه و اوت (تیر و مرداد) گذارشان به این بندر نیفتاده است.» (ص ۴۶)

دو روز راه برای یک جرعه آب آشامیدنی

آب بوشهر در آن دوران موضوعی بود که توجه هر تازه واردی را به سوی خود جلب می کرد. بزرگ ترین و مهم ترین بندر ورودی ایران در خلیج فارس نه تنها دارای سیستم لوله کشی و آب رسانی نبود، بلکه آب در این شهر حکم کیمیا را داشت و روزانه با الاغ از چندین کیلومتری برای آن آب می آوردند. شهر حتی فاقد یک آب انبار، برای ذخیره آب باران بود، یوشیدا در این باره مطالب جالبی می نویسد:

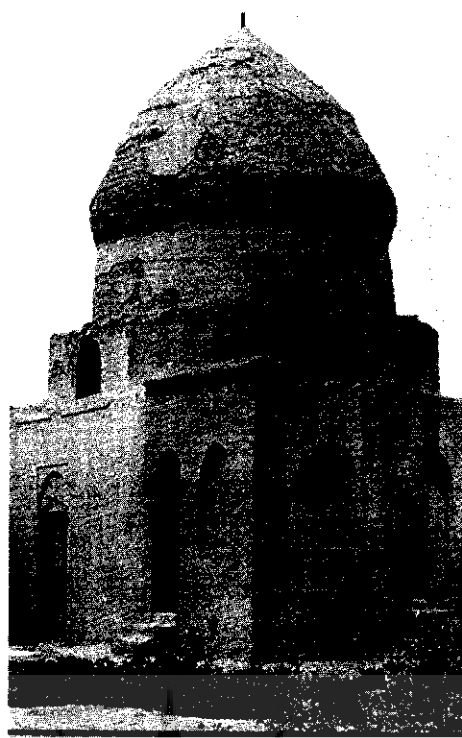
«آب آشامیدنی را از کوهستانی که تا این جا دو روز راه است، می آورند، زیرا که زمین بوشهر شوره زار است و آب آن قابل شرب نیست. در این جا اگر چاه بسیار گود هم بکنند، به آبی گوارا نمی رسند.

مردم این جا از پوست پرداخت شده گوسفند مشک می سازند و آن را برای بردن آب به کار می برند. این مشک ها را بار الاغ می کنند و دوره می گردند و آب می فروشند. کسب و کار شماری از اهالی بوشهر همین سقایی است. ۱۸ لیتر آب را دوقران می فروختند.» (ص ۴۶-۴۷)

چنین فلاکت و مشقتی برای نوشیدن یک جرعه آب برای یوشیدا تازه وارد حتماً عجیب و حتی تا اندازه زیادی غیرقابل باور بوده است.

سرگردانی در بوشهر

هیات ژاپنی وارد شده به بوشهر، در ابتدای ورود به این بندر، پس از استقبال رسمی از طرف حکمران بوشهر



آرامگاه شیخ حسین چاه کوتاهی

و بنادر، در منزل یک ارمنی مقیم بوشهر اسکان داده شدند. یوشیدا در توصیف این منزل نوشته است:

«حاکم بوشهر برایمان اسب آماده کرده بود که سوار شدیم و به اقامتگاهمان که خانه یک بازرگان ارمنی بود رفتیم. اتاق های خانه با قالی های گهنه که روی حصیر گسترده بود، فرش شده بود. صندلی های قدیمی خوش نما اما ساده ای هم در اتاق چیده بودند، مترجمی در اختیارمان گذاشته بودند که هنگام نهار به ما غذای ایرانی داد. این غذا با بوی تندش با غذای (ملایم و کم روغن و ادویه) ژاپنی خیلی فرق داشت. [...] شب ها انبوه پشه ها که در کمین نشستند با نیش های بیپای از ما پذیرایی می کردند. در نیمروز هم خیل مگس هجوم می آورد.» (ص ۴۵)

به دلیل نارضایتی ژاپنی ها از وضع منزل، آنها مجبور شدند در طول مدت اقامتشان در این شهر سه بار جای خود را عوض کنند:

«در مدت اقامتشان در بوشهر سه بار جا عوض کردیم، زیرا که از نداشتن میز و صندلی و تخت خواب ناراحت بودیم. سرانجام آقای هوتس Hotz، بازرگان هلندی در بوشهر، بالاخانه تجارتخانه اش را در اختیارمان گذاشت. اگر جای مناسبی برای ماندن پیدا نمی کردیم چه بسا که بیمار می شدیم و از نیش کزد هم درمان نبودیم.» (ص ۴۶)

خواننده امروزی از ضعف و سستی دولت ایران در حیرت می ماند که حتی قادر نبود یک مکان مناسب برای اقامت دیپلمات هایی که وارد خاکش می شدند تدارک ببیند. این وضع تنها منحصر به بوشهر نبود. در مدخل ورودی شمال ایران نیز وضع بهتر از جنوب نبود و مسافران و ماموران خارجی که وارد یا خارج می شدند سرگردان می ماندند.

چای فروشان ژاپنی در بوشهر

مهم ترین انگیزه هیات ژاپنی از سفر به ایران شناسایی بازار مصرف ایران و برقراری روابط بازرگانی و فروش کالاها ساخت ژاپن به ایرانیان بود. اوکاواچی در این باره اعتقاد دارد: «یوکویاما [یکی از بازرگانان همراه یوشیدا]

مسلاً برای این به عضویت این هیات انتخاب شد که بررسی کند که آیا ایران بازار امیدبخشی برای چای ژاپن هست یا نه. آنها نمونه چای بسیار همراه بردند، بازار نمونه ای باز کردند و این چای را در آن جا فروختند. در برآورد رقم واردات ایران نوشته است که در سال ۱۸۸۰ به ارزش ۱۱/۰۰۰ روپیه چای ژاپن از طریق بوشهر وارد شد. (کل ارزش واردات چای ۱۶۰/۰۰۰ روپیه بود، اما بعد از آن تا مدتی واردات چای از ژاپن نبود. معلوم می شود که این همان چای است که یوکویاما بعنوان نمونه همراه برد.

این تاجر ها جز چای کالای گوناگون دیگری نیز با خود داشتند. آنها در بوشهر و تهران بازار نمونه باز کردند، اما با این که بازار و کالای آنها برای اروپاییان مطلوب بود، ایرانی ها استقبالی از آن نکردند. فوروکاوا هم [در سفرنامه اش] می نویسد: «ایرانی ها مانند کسانی هستند که دوغ و دوشاب را از هم فرق نمی گذارند. پیداست که این بازرگانان ایران را بازار مناسبی برای ژاپن نیافتند.» و در جای دیگر می نویسد:

«یوکویاما، که نایب رئیس [هیات] ژاپن بود، مقدار معتابیهی چای با خود به ایران برد. چای دومین رقم عمده صادرات ژاپن بود و توسعه صدور [آن] اهمیت اساسی داشت. محتمل است که هدف اصلی این هیات بررسی زمینه صدور چای ژاپن بوده باشد.»

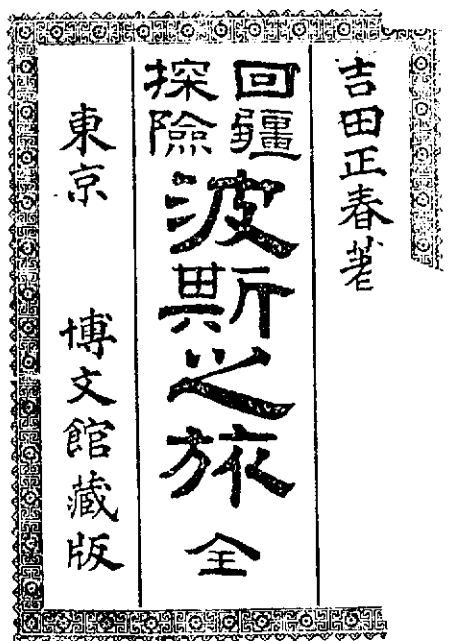
بازرگانی و بازرگانان بوشهری

طبیعی است اولین موضوعی که پس از استقرار هیات ژاپنی در بوشهر نظر آنها را جلب کرد وضع تجارت و موقعیت تجار و بازرگانان بوشهری بود. یوشیدا درباره تجار این شهر می نویسد: «فرصتی داده شد که حاکم بوشهر را ببینیم و درباره سفرمان به تهران با او صحبت کنیم. حاکم ما را به بازرگانان مقیم بوشهر معرفی کرد، و بدین جهت توانستیم آگاهی هایی از وضع تجارت پیدا کنیم.» (ص ۴۵)

ساسون ها در بوشهر

در دوران ناصرالدین شاه این تجار مسلمان بوشهری نبودند که نبض اقتصاد بندر را در دست داشتند، بلکه غالب تجار بزرگ و معتبر بوشهر، یا ارمنی و یهودی بودند یا خارجی. از معتبرترین تجار یهودی مقیم بوشهر، که بعدها کارشان بالا گرفت و در هندوستان و انگلستان نیز فعالیت کردند خاندان ساسون ها بودند. یوشیدا در سفرنامه خود درباره تاریخچه این خاندان اطلاعات جالب و بکری آورده که در دیگر منابعی که تاکنون به زبان فارسی منتشر شده است مشابه آن وجود ندارد. درباره مهاجرت اولین ساسون از بغداد به بوشهر می نویسد:

«هنگامی که ما به ایران رفتیم ساسون پسر تجارت تریاک را می گرداند. پدر او [دیوید ساسون] (که تجارتخانه ساسون را بنیاد کرد) در جوانی در بغداد زندگی می کرد. حاکم ترک بغداد سیاست آزار یهودیان را پیشه داشت و به آنها سخت می گرفت. حدود ۵۰ سال پیش حاکم عثمانی دستور اخراج یهودیان را از بغداد داد. اگر یهودیان به پای خود از بغداد نمی رفتند مجازات مرگ در انتظارشان بود و زن و فرزندشان را هم اسیر می کردند و به بردگی می فروختند. ساسون جوان پول چندانی نداشت. داراییش فقط ۷۰۰ قران بود. این پول را برداشت و به طرف مرز ایران گریخت. اما نگهبانان ترک او را گرفته و برای آزاد گذاردنش باج و رشوه خواستند و گفتند: «اگر رشوه ندهی نمی گذاریم از مرز بگذری» او ناگزیر به خواسته آنها تن داد و با چشم گریان، چنان که گویی دارند جانش را می گیرند، نیمی از پولی را که داشت به نگهبانهای ترک داد. او سرانجام و به هر



صفحه عنوان سفرنامه فوروکاوا

در دوران ناصرالدین شاه این تجار
مسلمان بوشهری نبودند که نبض
اقتصاد بندر را در دست داشتند،
بلکه غالب تجار بزرگ و معتبر بوشهر، یا
ارمنی و یهودی بودند یا خارجی.

مهم‌ترین انگیزه هیات ژاپنی از
سفر به ایران شناسایی بازار مصرف ایران
و برقراری روابط بازرگانی و فروش
کالاهای ساخت ژاپن به ایرانیان بود.

سختی که بود خود را به خاک ایران رساند.»^{۱۱} (ص ۴۹۵۰)
ساسون‌ها و تجارت تریاک در بوشهر
 مهم‌ترین صادرات ایران از بندر بوشهر در نیمه دوم
 دوران حکمرانی ناصرالدین شاه بر ایران، تریاک بود. به
 دلیل سودآوری زیاد، کشت خشکاش در سطح وسیع در
 ایران رواج یافت. تجار ارمنی، یهودی، مسلمان و انگلیسی
 از خریداران پروپا قرص این محصول و از صادرکنندگان آن
 به هندوستان و آسیای دور بودند. یوشیدا درباره وضع
 تجارت تریاک و نقش خاندان ساسون در این تجارت پرسود^{۱۲}
 اطلاعات جالبی ارائه داده است:
 «فرآورده‌های ایران، قالی، قالی شیراز بهترین است)
 و بافته‌های پشمی (که مال کرمان بهترین آن است)،
 پوست بره، شراب، خرما، گیاهی که در رنگرزی به کار
 می‌رود به نام روناس، پنبه، ساخته‌های قلمزنی و پارچه
 قلمکار (که کار اصفهان بهترینش است) می‌باشد. اما
 چیزی که بازرگانان اروپایی زیاد برایش پول می‌دهند افیون است.
 در منطقه وسیعی از لار و فارس این ماده را به عمل می‌آورند.
 تجارتخانه معروف هندی الاصل [!] ساسون هم از معاملات
 تریاک ثروت هنگفت به هم رسانده است.» (ص ۴۹)
 درباره روی آوری دیوید ساسون به تجارت تریاک در
 بوشهر، یوشیدا آگاهی‌های بکر و ناگفته‌ای ارائه داده که
 بسیار با ارزش است.
 پس از فرار دیوید ساسون از بغداد و ورودش به بوشهر
 «... بین ایران و انگلیس تیره شده بود. انگلیسی‌ها بوشهر
 را از دریا بمباران کردند، به ناحیه لار^{۱۳} هجوم آوردند و از
 آن‌جا به منطقه فارس تاختند.^{۱۴} ساسون دنبال جایی
 می‌گشت که در آن جا مسکن گیرد، و هنوز خوب
 نمی‌دانست که چه کار می‌خواهد بکند. این جوان یهودی،
 همان‌طور که در خمیره همه یهودیان است، مایه و نبوغ
 زیادی برای پول درآوردن داشت. او به تجارت تریاک رو
 آورد. جنگ ایران و انگلیس (بر سر افغانستان) کار را بر
 تریاک‌کاران سخت کرده بود (با دنباله پیدا کردن جنگ،
 کشت تریاک دشوار و صدور آن هم شاید متوقف می‌شد).
 ساسون محصول برآورد شده تریاک کشاورزان را که

تناقض‌های چندی است:
 ۱. یوشیدا فردی را که از بغداد به بوشهر فرار کرده تلویحاً
 دیوید ساسون دانسته است، حال آن که براساس مندرجات
 دایرةالمعارف یهود، این شیخ ساسون بن صلاح (۱۸۳۰ -
 ۱۷۵۰م) بود که پس از تصدی ۴۰ ساله ریاست جامعه یهودیان
 بغداد به بوشهر گریخت. البته دیوید ساسون (۱۸۶۴ - ۱۷۹۲
 م) و پسرش عبدالله (البرت) ساسون (۱۸۹۶ - ۱۸۱۸ م) نیز
 همراه او به بوشهر گریختند.^{۱۵}
 ۲. یوشیدا تاریخ تقریبی فرار ساسون را سال‌های شروع
 جنگ ایران و انگلستان بر سر مساله هرات می‌داند. (۱۸۳۸ م)
 اما تاریخ دقیق مهاجرت و فرار ساسون‌ها به بوشهر سال
 ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م، بوده است.^{۱۶}
 ۳. دیوید ساسون در سال ۱۲۴۸ هـ. ق / ۱۸۳۲ م. پس
 از چهار سال اقامت در بوشهر در حالی که پدرش شیخ
 ساسون بن صلاح در سال ۱۲۴۶ / ۱۸۳۰ در بوشهر فوت
 کرده بود به هندوستان مهاجرت کرد و بنابراین در سال
 ۱۸۳۸ در بوشهر نبوده است. او در این ایام ۴۶ سال داشته
 و «جوان» نبوده است.^{۱۷}
 ۴. ساسونی که یوشیدا معاصر بوده عبدالله (البرت)
 ساسون بوده است نه دیوید ساسون. زیرا دیوید ساسون در
 سال ۱۸۶۴ (یعنی درست ۱۶ سال قبل از سفر یوشیدا به
 بوشهر) درگذشته بوده است.^{۱۸}
تجارت اسب در بوشهر
 علاوه بر تریاک، یکی از اقلام صادراتی مهم دیگر از
 بندر بوشهر به هندوستان و برخی از کرانه‌های جنوبی
 خلیج فارس، اسب بود، که هم کاربرد نظامی داشت و هم
 اقتصادی. فرستاده امپراتور ژاپن به دربار شاه ایران درباره
 صدور اسب از بوشهر می‌نویسد:
 «شنیده بودم که اسب عربی ممتاز است، اما گمان
 نمی‌کردم که صدور آن ممنوع باشد. مقام‌های حاکم ترک
 [در بصره] نگران فراهم کردن اسب مورد نیاز برای سواره
 نظام خود بودند و می‌ترسیدند که صدور اسب عربی نیروی
 سواره نظام آنها را با کمبود اسب روبرو کند. پس، صدور آن
 را موقوف به اجازه مخصوص کرده بودند. اما سپاه انگلیس
 در هند به اسب نیاز داشت تا سواره نظام خود را مجهز کند.
 پس، بازرگانان صادرکننده قرار پنهانی و جدا جدا با رؤسای
 قبایل عرب برای خرید اسب گذاشته بودند. این اسب‌ها را
 از شطالعرب، نزدیک محمره که رودخانه باریک و فاصله
 دو کناره کوتاه است، به شنا می‌گذرانند. [...] بازرگانان
 رشوهای به ماموران (گمرک) ایران می‌دهند و اسب‌ها را از
 این راه به‌طور قاچاق (به هند و جاهای دیگر) صادر می‌کنند.
 صدور این اسب‌ها از طریق بوشهر انجام می‌گیرد، گویا سالانه
 بیش از ۱۰۰۰ اسب از این راه صادر می‌شود.» (ص ۵۸)
دولت، باری بر دوش مردم و تجار
 یوشیدا در بازدید از بازار بوشهر و تماس شخصی با
 تجار مقیم بوشهر، متوجه یک موضوع مهم اجتماعی سیاسی
 شد و آن بی‌اعتمادی مطلق بازرگانان ساکن بوشهر به
 دولت ایران، و بالطبع ماموران محلی آن در بوشهر بود.
 یوشیدا صراحتاً در این باره می‌نویسد:
 «کنسول ترک (عثمانی) در بوشهر به من [که عازم
 عراق بودم] گفت که معرفی نامه مساعدی به عنوان
 حکام بصره و بغداد برایمان می‌نویسد؛ اما من فکر کردم و
 گفتم که نیازی به توصیه‌نامه نداریم، چرا که در این چند
 روز اقامت در ایران [بوشهر] دیده بودم که مقام‌ها و ماموران
 ایرانی تا چه اندازه رسمی و اداری رفتار می‌کنند و فکر
 کردم که شناخته بودن نزد مقام‌ها و تماس با ماموران،

می‌بایست در سال آینده به دست آید پیش خرید (سلف
 خری) کرد. او پول زیادی هم از توانگران ایرانی وام گرفت
 و آن را در کار پیش خرید تریاک و قرض دادن به تریاک‌کاران
 گذاشت. همان‌طور که او پیش‌بینی کرده بود، ایران و
 انگلیس به جنگ پایان دادند و در نتیجه، تجارت تریاک
 رونقی بیشتر از پیش هم پیدا کرد و قیمت تریاک به‌سرعت
 افزایش یافت.
 بازرگانان انگلیسی برای خرید تریاک آمدند، اما
 تریاک‌کاران محصولشان را به ساسون پیش فروش
 کرده بودند. ساسون در معاملات قماری خود برد کلانی
 کرده بود.» (ص ۵۰)
 کار ساسون بالا گرفت. یوشیدا ماجرا را چنین ادامه
 می‌دهد:
 «آن‌دک زمانی بعد، ساسون مرکز کارش را به بمبئی
 انتقال داد و تجارت تریاک را از مقر تازه دنبال کرد. در سال
 ۱۸۴۰ که انگلیس به جنگ با چین پرداخت^{۱۹} و در هنگام
 شورش سپاهیان هندی در سال ۱۸۵۷، ساسون همان
 کاری را که در ایران کرده بود (سلف‌خری محصول
 تریاک‌کاران) در هند کرد و پول هنگفتی به دست آورد و از
 توانگران درجه یک غرب هند شد. او کشتی‌های تجاری
 متعددی خرید و حمل و نقل دریایی به راه انداخت و به
 قولی بزرگ‌ترین سرمایه‌دار در خاور هند بود. ساسون انحصار
 تجارت نواحی وسیعی از ایران و عربستان را در اختیار
 گرفت. ساسون دوم (پسر) اکنون از قدرت و نفوذ و اعتباری
 بیش از پدرش در این نواحی برخوردار است، و مردم او را
 سلطان تجارت می‌شناسند.» (صص ۵۱ - ۵۰)
 یوشیدا در مقایسه تجارت ساسون با تجار ایرانی
 می‌نویسد:
 «ساسون به اقلام عمده تجارت چنگ انداخته بود و
 فقط چند بازرگان ارمنی و عرب مانده بودند که اقلام
 مصرفی عادی را معامله می‌کردند.» (ص ۵۱)
 اطلاعاتی که یوشیدا در سفرنامه خود درباره خاندان
 ساسون‌ها در بغداد، بوشهر و بمبئی داده است با داده‌های
 مندرج در دایرةالمعارف یهود، دارای اختلافات و حتی

آزادی ما را سلب می‌کند. نمونه‌اش این که در ایران که می‌خواستیم اطلاعاتی دربارهٔ وضع تجارت و صنعت به دست بیاوریم، همراه با ماموران نزد بازرگانان یا اهل پیشه می‌رفتیم، اما مصاحبانم در این دیدارها راحت و آزاد حرف نمی‌زدند و نمی‌توانستیم گفت‌وگوی دلپذیر و رضایت‌بخشی با آنها داشته باشیم. فکر کردم که وضع ماموران ترک هم چنین است و همراه بودن آنها مانع تماس آزاد خواهد بود.» و سپس ادامه می‌دهد:

«وجود امتیاز طبقاتی میان مقام‌های حکومتی و بازرگانان نمایان بود. ماموران دولت شانی بالاتر از تجار و اهل کسب داشتند. ماموران حکومت اگر کار شرم‌آوری هم با تجار و کسبه می‌کردند، باز آزموننده از آنها توقع داشتند و می‌خواستند سرکسبه‌شان کنند.» (ص ۵۶) او از این هم فراتر رفته و دربارهٔ دخالت بی‌مورد دولت ایران در زندگی خصوصی و عمومی مردم، روی نکته مهم و قابل تأملی انگشت تأکید گذاشته است:

«به‌طور کلی بازرگانان توانگری در ایران هستند، اما نمی‌دانند که چگونه پول روی هم بگذارند و شرکت تجاری درست کنند. گذشته از این، اگر کسی بخواهد چنین شرکتی بنیاد کند باید نظر مقام‌های حکومت را جلب کند و آنها را در کار خود سهیم سازد. بدون رضایت این مقام‌ها هیچ کاری نمی‌شود کرد. در نتیجه، این ماموران در کمپانی شریک می‌شوند بی‌آن که سهمی بخرند یا سرمایه‌ای بگذارند. آنها فقط در بهره و درآمد تجارتخانه شریکند. حق این است که ماموران دولت نباید سربر مردم و تجارت آزاد باشند. کار و وظیفهٔ مقام‌های حکومت این نیست که در پی منافع خود بروند، بلکه باید کارها را به اقتضای حسن اداره و صلاح حکومت انجام بدهند.» (ص ۵۱)

افکار عمومی مردم بوشهر

تلقی مردم بوشهر، و به اصطلاح امروز افکار عمومی بوشهری‌ها، نسبت به فرستادهٔ امپراتور میچی به ایران و هیات همراه او چه بود؟ یوشیدا به این سؤال چنین پاسخ داده است:

«مردم محل با دیدن رفتار و خورد و خوراکمان، ما را «فرنگستانی» یعنی اروپایی می‌خواندند. اما ایرانی‌ها باز در سیمای گندمگون ما خیره می‌شدند و می‌دیدند که ما روی قالی می‌نشینیم و برنج را تقریباً مثل آنها می‌خوریم، و فکر می‌کردند که ما باید مردمی از تیرهٔ هند و یا عرب باشیم. در آغاز ورودمان به بوشهر، در خانه‌ای که به شیوهٔ ایرانی ساخته و آراسته شده بود ماندیم، آرام و ساکت بودیم و برنج می‌خوردیم. از همین جا ایرانی‌ها به ما احساس نزدیکی و دوستی پیدا کردند.

وقتی که با ایرانی‌ها هم سفره می‌شدیم، آن‌ها خوراک را با انگشتان دست راست به دهان می‌بردند و می‌خوردند. [...] اما پس از آن که ما در اتاق‌های بالای تجارتخانهٔ مرد هلندی مقیم شدیم، ایرانی‌ها کم‌کم نظرشان برگشت و احساس ناخوشایندی به ما پیدا کردند.» (ص ۴۷)

هندوانهٔ آبدار بوشهر

ظاهراً تنها چیزی که سخت نظر و توجه یوشیدا و همراهانش را به خود جلب کرد و این ژاپنی‌های زردپوست را به تعریف و تمجید سرخی و شیرینی آن واداشت هندوانه و خربزه‌های کاشت اطراف بوشهر بود. یوشیدا در تعریف از این دو میوهٔ ایرانی سنگ تمام گذاشته است:

«با این که بوشهر آب خوب و گوارایی ندارد، باز پروردگار رحمتش را شامل حال اهالی این سامان کرده و قدرت و برکت خداوند انواع میوه مانند خربزه و هندوانه را در حق این



عمارت امیریه، بوشهر

مردم ارزانی داشته است. در بستان‌های پیرامون بوشهر، خربزه و هندوانه بسیار بزرگ بار می‌آید که از گونهٔ داربستی است. هندوانه‌ای را که دو پاره کردم، رسیده و آبدار بود و این میوهٔ شیرین و پرآب، در آن روز داغ، تشنگیم را فرو نشاند و خیلی مزه کرد. خربزه و هندوانه ایران خیلی خوش‌طعم و گواراست و به راستی که میوهٔ بهشتی است.» (ص ۴۷)

برای پژوهندگانی که دربارهٔ تاریخ کشاورزی بوشهر در عصر قاجار و نوع میوه‌هایی که در این منطقه کشت می‌شده است تحقیق و پژوهش می‌کنند، فراز نقل شده در بالا از ارزش زیادی برخوردار است.

هراس ماموران ایرانی از انگلیس

یوشیدار دربارهٔ بی‌اعتنایی ماموران دولتی به منافع و مصالح ملی، با موشکافی، به مسائلی اشاره کرده که هرچند تلخ است اما متأسفانه در دوران قاجار واقعیت داشته است. دربارهٔ خصلت عمومی ماموران ایرانی مقیم بوشهر می‌نویسد:

«ماموران دولت ایران هم کم‌ترین علاقه و توجهی به مصالح ملی و اعتبار مملکت ندارند. آنها تن‌آسایی پیشه کرده‌اند و فقط مراقبتند که به منافعی که لطمه‌ای نخورد و حق و حسابشان مرتب برسد.» (ص ۵۲)

همین فساد و از هم‌گسیختگی آذاری بود که به شکل یکی از موانع اساسی توسعه اقتصادی در ایران درآمد. هر چند این فساد، خود معلول از هم‌باشیدگی سیاسی کشور و خصوصاً بی‌توجهی شاه و دولت به امور مردم بود. او دربارهٔ ترس و هراس ماموران دولتی از انگلیسی‌ها به نکتهٔ جالبی اشاره می‌کند:

«هنگام دیدار ما از بوشهر، میرزا علی اکبرخان، کارگزار خارجه این بندر بود. سابقهٔ کار او چنین است که چون ناصرالدین شاه به فکر ایجاد نیروی دریایی افتاد و می‌خواست که این نیرو قدرت و اعتباری پیدا کند، این میرزاعلی اکبر را به جزیرهٔ مالت در دریای مدیترانه فرستاد تا نزد ناوگان انگلیسی مستقر آن‌جا آموزش ببیند. میرزا علی‌اکبر خان چند سالی از ناویان انگلیسی تعلیم گرفت و زبان انگلیسی را هم خوب آموخت، چنان که به روانی و

مانند مردم انگلیس حرف می‌زد.

اما پینا بود که این میرزا علی اکبر خان از انگلیسی‌ها سخت می‌ترسید، چنان که کسی از ببر بترسد. (ص ۵۲)

سربازان و پادگان نظامی بوشهر

گفتیم که به همراه هیات ژاپنی فرد دیگری نیز بود به نام نوبو یوشی فوروکاوا Nobo Yoshi Furukawa از ستاد ارتش ژاپن.^{۲۰} طبیعی است با وجود چنین عنصری در ترکیب گروه ژاپنی، بعد از تجارت و بازرگانی، مهم‌ترین موضوعی که جلب نظر یوشیدا را کرد، ارتش، پادگان نظامی و وضعیت نیروهای نظامی و سربازان ایرانی مستقر در بوشهر بود. دربارهٔ پادگان نظامی بوشهر می‌نویسد: «در بوشهر پادگانی بود که سربازان آن جا بیهوده روزگار می‌گذرانند و همیشه در حال چرت زدن و خمیازه کشیدن بودند. تفنگ‌هایشان از نوع قدیمی بود که در لولهٔ آن باروت پر می‌کردند. اما به این تفنگ‌های کهنه‌شان خیلی می‌نازیدند و می‌گفتند:

«تفنگ‌های ما از اسلحهٔ عرب‌ها بهتر است!» (ص ۴۷)

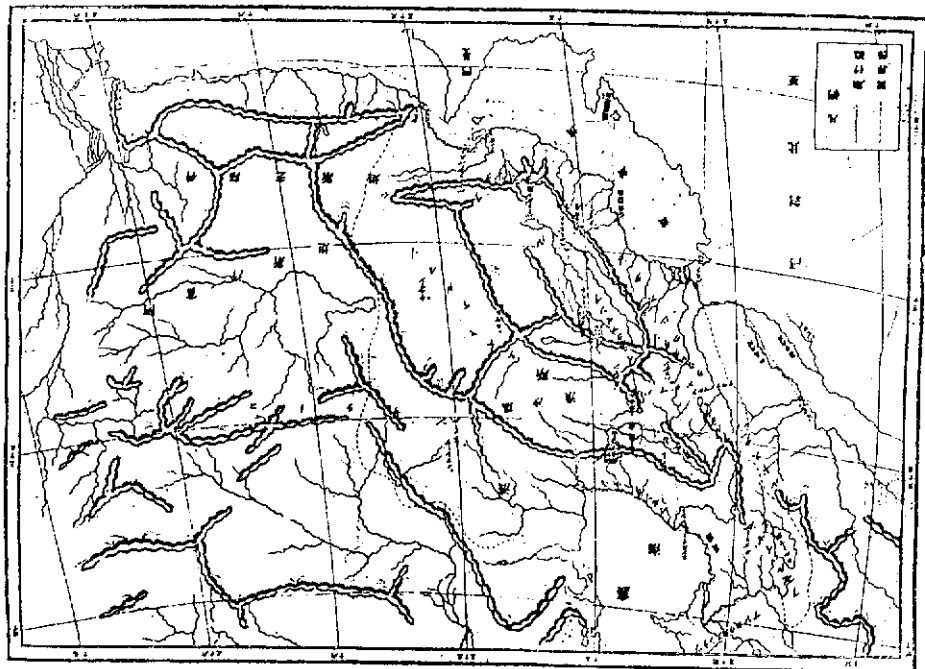
توصیفی که یوشیدا دربارهٔ وضع فلاکت بار سربازان مقیم بوشهر می‌دهد جداً دل‌آزار و اندوه بار است و دل هر خوانندهٔ میهن‌دوست را از ظلم و ستم دودمان قاجار و بی‌اعتنایی که به ملک و ملت داشتند ملامت از خشم و کین می‌سازد. یوشیدا داستان مضحک اما تأسفیباری در این باره روایت کرده است:

«بار نخست که نوبت پست عوض کردن سربازها [که جلو منزل یوشیدا و همراهانش پاسداری می‌دادند] رسید، دو قراولی که می‌بایست بروند جلو ما ایستادند و با ادب و احترام سلام نظامی دادند و منتظر ماندند. تعجب کردم که چرا اینها همچنان سرپا مانده‌اند و نمی‌روند و پی در پی سلام نظامی می‌دهند. سرانجام به زبان آمدند و گفتند که «بخشش» (= انعام) می‌خواهند. پس من به هر یک از آن‌ها یک قران «بخشش» دادم.^{۲۱} با این قرار می‌بایست هر روز دو قران به قراول‌ها بدهم. این بود که به پادگان گفتم که دیگر قراول نمی‌خواهم و نگهبان‌ها را بردارند. اما فرمانده پادگان به تعارف برگزار کرد و زبان بازی خواهش مرا نپذیرفته، نه قراول‌ها را برداشت و نه به سربازها دستور داد که درخواست «بخشش» نکنند. پس از آن چون دیدیم که این سربازها عاقل می‌ایستند و برای همین کار روزی دو قران می‌گیرند، فکر کردیم که از آنها کار بخواهیم. این بود که آنها را به خانه شاگردی واداشتیم.» (ص ۴۸)

خوانندهٔ ایرانی باید بداند که در ژاپن دورهٔ میچی رسم «بخشش» و «انعام» مرسوم نبوده است و میزان شگفتی یوشیدای تاجر مسلک (که حاضر نبود برای هیچ چیزی که سودی برای او ندارد پول خرج کند) قابل پیش‌بینی است. استاد شوکو اوکازاکی در این باره به مطلب جالبی اشاره کرده است: «مسافران باختری در کتاب‌ها و سفرنامه‌هاشان از رسم تعارف و انعام انتقاد کرده‌اند. اما بسیاری از آنها دربارهٔ این وضع از پیش می‌دانستند و در جامعهٔ خود آنها هم این سنخ رسم به کیفیتی دیگر بود. اما یوشیدا و همراهانش که دبیبی جز ژاپن نمی‌شناختند و دربارهٔ رسم دادن و گرفتن تعارف و انعام چیزی نمی‌دانستند، برخورد با این وضع برایشان تکان‌دهنده بود. چنین رسم و رفتاری در ژاپن نبود.^{۲۲}

هوتس و یوشیدا

هوتس یک بازرگان هلندی بود که سال‌های زیادی



نقشه ایران از سفرنامه یوشیدا

بازرگانان همه از توجه او دلخوش شده ناخوشایندی خوراک و مسکن و هوا را کم و بیش فراموش کرده بودند.» (ص ۸۳) نارضایتی بازرگانان ژاپنی

یوشیدا و یوکویاما در روز دوم اوت ۱۸۸۰ م. از سفر بغداد به بوشهر بازگشتند. اما در بازگشت بازرگانان ژاپنی مانده در بوشهر را کلافه و سردرگم دیدند:

«از سفر که به بوشهر بازآمدیم، آقای یوکویاما و من از گرما سخت کلافه شده بودیم؛ اما به اندازه بازرگانان ژاپنی که در بوشهر مانده بودند، خسته و دلنگ و بی‌طاقت نشده بودیم. [...] ما که رفتیم، آنها دیگر نمی‌توانستند خبر بگیرند که ناو ژاپنی «هیبه‌ی» کی از اقیانوس هند به خلیج فارس می‌آید، نمی‌دانستند که کالاهای نمونه و اثاثه‌شان که در این کشتی بود کی به بوشهر می‌رسد. بدی هوا و گرمایی که تصورشان را نکرده بودند، بر ناراحتی آنها می‌افزود و از وضع خوراک و مسکن هم دل خوشی نداشتند. ناله و شکوه‌شان هر روز بالا می‌گرفت. پیش از این هم رام چندرا، مترجم هندی ما، که از پترزبورگ ترتیب آمدنش را داده بودند تا در بوشهر به ما بیوند و راهنمایمان باشد، دیر کرده بود [...] بازرگانان هیات ما ازین تاخیر نگران و بی‌حوصله شده بودند.» (ص ۸۳)

کار چنان بالا گرفت که برخی از بازرگانان ژاپنی حاضر نبودند عازم تهران شوند و به بهانه‌های مختلف قصد بازگشت به ژاپن را داشتند:

«... بازرگانان هیات سر ناسازگاری داشتند و به من می‌گفتند:

- سفر به تهران در این هوای گرم خیلی سخت است!
- ما زبان مردم این سرزمین را نمی‌فهمیم!
- آمادگی شایسته برای سفر به تهران نداریم!
- غذای این جا به ما نمی‌سازد.

پیدا بود که آنها در کار خود سرگردان مانده و در کار سفر به تهران دودل شده‌اند. من ضمیرشان را خواندم و دلم به حالشان سوخت. فکر کردم که آنها همیشه کارشان را با قلم و چرتکه گذرانده‌اند، اما حالا می‌باید عرصه تازه‌ای را بیازمایند.» (ص ۸۴)

یوشیدا که این «اعتصاب» را دید، مجبور شد با زبان

در بوشهر اقامت داشت. او شرکتی بزرگ و معظم در بوشهر با عنوان Hotz and Son افتتاح کرده بود که شاخه‌ای نیز در اصفهان داشت. او کازاکی بر این باور است که «آن روزها بزرگ‌ترین شعبه شرکت خارجی در بوشهر، بازرگانی هاتس Hotz and Son بود...». یکی از فعالیت‌های اصلی هوتس، تجارت تریاک در جنوب غربی ایران و صادرات آن به هندوستان و چین بود. یوشیدا در این باره نوشته است:

«تجار هلندی هم، مانند آقای هوتس، در بوشهر بودند. کار او هم تجارت تریاک بود.» (ص ۴۹) گفتیم که هیات ژاپنی وارد بوشهر که شد، پس از دوبار جا به جا شدن سرانجام در طبقه دوم منزل هوتس استقرار یافت. یوشیدا در سفرنامه خود از کمک‌های بی‌دریغ این بازرگان هلندی سپاسگزاری فراوانی کرده است. هوتس نه تنها طبقه دوم منزلش را در اختیار ژاپنی‌ها گذاشت؛ بلکه کمک‌های بسیار دیگری نیز به شخص یوشیدا و همراهانش کرد. پس از چند روز اقامت در بوشهر، یوشیدا که دید هنوز از کشتی ژاپنی و برخی از اعضای هیات خبری نیست، از فرصت استفاده کرد و با یک کشتی کمپانی هند شرقی انگلستان، به اتفاق دو نفر دیگر راهی عراق شد تا از بصره، بغداد و آثار باستانی ویرانه‌های تمدن بابل دیدن کند. هوتس که دوستانی در بصره و بغداد داشت، نه تنها راهنمایی‌های ارزنده‌ای راجع به این سفر به او کرد بلکه توصیه‌نامه‌هایی نیز برای دوستانش در بصره (ص ۶۰) و بغداد (ص ۶۸) نوشت. همین توصیه‌نامه‌ها بود که رنج سفر به بین‌النهرین را تا اندازه زیادی بر یوشیدا و همراهانش آسان کرد.

علاوه بر این، این هوتس بود که به دیگر اعضای ژاپنی مقیم بوشهر، و دو نفر ژاپنی دیگر به نام‌های فوروکاوا و تسوچیدا که با کشتی ژاپنی، هشت روز پس از مسافرت یوشیدا به بغداد در تاریخ ۱۲۹۷ هـ. ق / ۲۹ ژوئن ۱۸۸۰ م. وارد بوشهر شدند کمک‌های زیادی کرد. یوشیدا در این باره نوشته است:

«خوشبختانه در این مدت که من نبودم آقای هوتس [...] به آنها می‌رسید و مهربانی و دلسوزی بسیار نشان می‌داد.

دیگری با بازرگانان تن‌پرور و نازپرورده سخن بگوید و آنان را سر جایشان بنشانند:

«به آنها گفتم که:

ما سفری دراز در پیش داریم؛ ناگزیریم که بر اسب بنشینیم و چاپار برانیم، تنگ و شمشیرمان را برای دفاع همراه داشته باشیم، برای مقابله با هر پیشامدی آماده باشیم، در روز مبادا برای حفظ خودمان بجنگیم، هر جا که به آب دسترسی نباشد باید با بی‌آبی و تشنگی بسازیم، اگر جای خوابیدن و آسودن پیدا نکردیم باید بی‌آن سرکنیم، روزها باید بی‌ساییم و شب‌ها در تاریکی راه بییماییم... این چیزها را که گفتم، رنگ بازرگانان پرید و خود را باختند و زبان به شکایت باز کردند که:

ما هیچ نمی‌دانستیم که سفری چنین سخت در پیش داریم، گرما پیدا می‌کند.

من قیافه جدی گرفتم و به روی آنها خیره شدم. همه حرف‌های آنها را نمی‌نویسم. همین اندازه بگویم که چیزهای ناخوشایند زیاد گفتند و ناراحت کردند...» (صص ۸۵-۸۴).

کشتی کشور آفتاب تابان در ساحل بوشهر

گفتیم که سه روز قبل از آن که یوشیدا از سفر عراق بازگردد در ۲۹ ژوئن ۱۸۸۰ ناو جنگی هیبه‌ی در ساحل بوشهر لنگر انداخت و باقی مانده هیات ژاپنی را به بوشهر رساند. یوشیدا پس از ورود مجدد به بوشهر به همراه فرمانده ناو هیبه‌ی به دیدن حاکم بوشهر و همچنین کارگزار امور خارجه ایران در بوشهر، یعنی میرزا علی اکبرخان، رفتند و از سوی آنان مورد پذیرایی گرم و صمیمانه‌ای قرار گرفتند. (ص ۸۴)

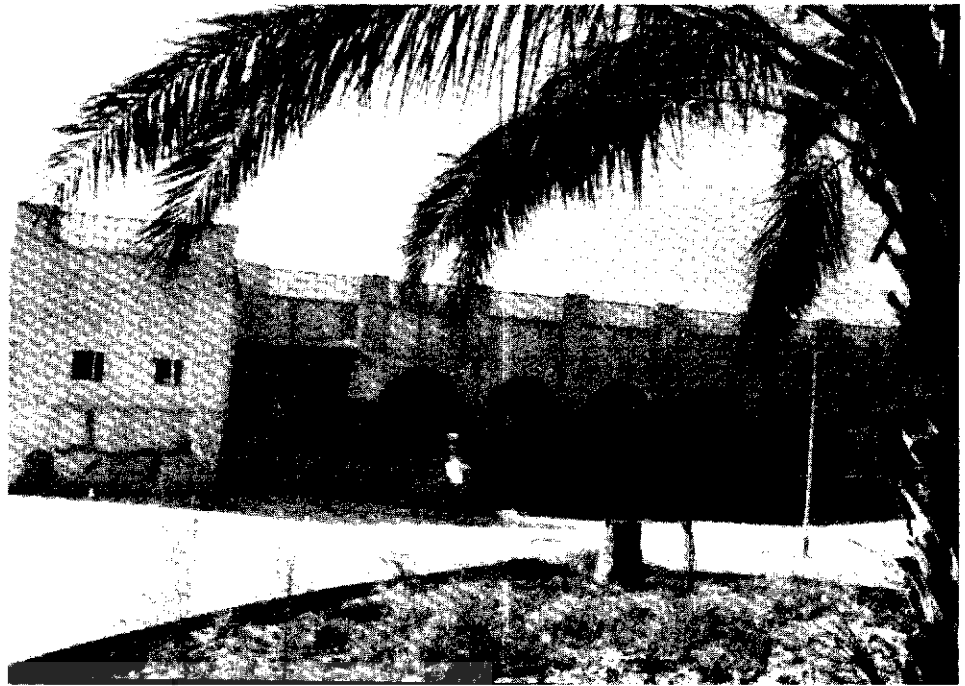
یوشیدا نیز به افتخار مقامات سیاسی ایرانی و خارجی مقیم بوشهر در عرشه کشتی هیبه‌ی مهمانی شام مفصلی داد که در آن علاوه بر اعضای هیات ژاپنی، حکمران بوشهر و کارگزار امور خارجه نیز شرکت کردند. (ص ۸۴) فوروکارا در سفرنامه‌اش نوشت که در این مهمانی شام از نماینده سیاسی بریتانیا در بوشهر و خلیج فارس نیز دعوت شده بود که او در آن شرکت نکرد و نیامد.^{۲۵}

حقیقت این است که به مصداق سخن سعدی شیرازی که فرموده است: «دو پادشاه در یک اقلیم نگنجند» انگلیسی‌ها اصلاً خوش نداشتند که رقیب اقتصادی در خلیج فارس و جنوب ایران داشته باشند و نارضایتی خود را از حضور ژاپنی‌ها با برخورد بسیار سردشان با آنان در بوشهر نشان دادند. آنها نه تنها در مهمانی شام عرشه کشتی هیبه‌ی شرکت نکردند بلکه از روز اول ورود ژاپنی‌ها به بوشهر هیچ کمکی هم به آنها نکردند. او کازاکی در این باره نوشته است:

«وزارت خارجه ژاپن از طریق وزیر مختار بریتانیا در توکیو از وزارت خارجه انگلیس درخواست مساعدت و همراهی (با هیات یوشیدا) کرده بود. اما سفارت انگلیس در تهران در برابر آنها خونسردی نشان داد. رس (Ross) نماینده حکومت هند مقیم بوشهر ورود یوشیدا و همراهان را به وزیر مختار انگلیس در تهران تلگراف کرد، اما ترتیب اثری داده نشد.»^{۲۶}

از بوشهر به شیف

هیات ژاپنی کم کم خود را آماده حرکت از بوشهر کرد. آنها یک آشپز بوشهری به نام «علی بشیر» (علی‌باش؟) را استخدام کردند. هوتس طبق معمول در این مرحله نیز از راهنمایی آنان خودداری نورزید و حتی به یوشیدا توصیه کرد که برای پاسخ مثبت دادن به انبوه بیمارانی که او را در مسیر راه، «دکتر صاحب» تصور کرده و به وی مراجعه خواهند کرد (بدون آن که انکار پزشک بودن فایده‌ای در اعتقاد آنان داشته باشد)، مقداری داروی «بی‌خطر» بردارد.



ساختمان مهربان از بناهای تاریخی بوشهر

یوشیدا در این باره نوشته است:

«از بوشهر که حرکت می‌کردیم، آقای هوتس بازرگان هندی، گفت که برای روز پیشامد و برخورد با چنین وضعی بهتر است که جعبه دارویی برداریم. من از آقای هوتس پرسیدم که چه دارویی [بی] همراه برداریم، و او پاسخ داد: دارویی با خود ببرید که نه اثر و نه زیان داشته باشد. و افزود: در راه سفرتان، روستاییان از شما دارو خواهند خواست و نمی‌توانید درخواستشان را رد بکنید. از سووی هم، شما پزشک نیستید و راه درمان ناخوشی‌ها را نمی‌دانید. پس بهتر است که دارویی بی‌اثر و بی‌ضرر به آنها بدهید تا رفع محضورتان بشود و از دستشان خلاص شوید. سفارش آقای هوتس را که شنیدیم، خندیدیم، اما اکنون می‌دیدیم که او درست گفته بود.» (ص ۱۰۲)

در زمان قاجار مسافرائی که قصد خروج از بوشهر را داشتند می‌توانستند از دو وسیله کُندرو و «سرعی‌السیر» استفاده کنند. وسیله کُندرو همانا عبور با کاروان و «سرعی‌السیر» اسب‌های تندرو بود که هر چند کیلومتر، آنها را عوض می‌کردند. مسافران ژاپنی دو دسته شدند. یوشیدا و چند نفر به همراه مترجم هندی با چابار از بوشهر خارج شدند و مابقی هیات به یکی از کاروان‌هایی که قصد رفتن به شیراز داشت پیوست. (صص ۸۸-۸۷).

در اواسط دوران قاجار برای خارج شدن از بوشهر و حرکت به طرف شیراز، دو راه وجود داشت: یکی راه بوشهر - چاهکوتاه - احمدی - برازجان و دیگری راه بوشهر - شیف - شبانکاره - برازجان. یوشیدا و همراهانش راه دوم را برگزیدند و سرانجام پس از ۵۶ روز اقامت در بندر بوشهر و سفر به عراق، در روز ۲۵ ژوئیه ۱۸۸۰ م / ۱۲۹۷ ه. ق. بوشهر را به قصد شیف ترک کردند.^{۳۷}

فاصله بوشهر تا شیف شش فرسنگ است که مسافران ما آن را شب هنگام و با کشتی‌های کوچک طی کردند. (ص ۹۲)

مشکلات سفر از شیف به برازجان

ژاپنی‌ها از شیف با اسب‌های تندرو به طرف شبانکاره، واقع در منطقه دشتستان، حرکت کردند. یوشیدای انقلابی و آرمان‌خواه و گروه همراهش اسب‌سواران ماهری نبودند

می‌رانندیم...» (ص ۹۰)

کاروان با هر زحمت و مشقتی بود، در حالی که سواران با چوب دستی به قاطرهای خود می‌زدند، ظهر روز ۲۶ ژوئیه ۱۸۸۰ به برازجان رسید.

اضطراب در برازجان

کاروان در اوضاعی به برازجان رسید که توفان شن همه جا را تاریک کرده بود و درختان نخل جلوی کاروانسرای برازجان از فشار تندباد کمر خم کرده بودند. در این جا بود که رئیس کاروان همراهانش را شمرد و دید که یکی از آنها، بنام فوجیتا^{۳۸} گم شده است و همراه آنان به برازجان نرسیده است. فوجیتا بازرگانی بود که به قاطرسواری هیچ عادت نداشت و از شیف که حرکت کرده بودند چندین بار در راه از قاطر افتاده و پی در پی عقب‌مانده بود. گم شدن فوجیتا اضطراب و نگرانی فوق‌العاده‌ای در یوشیدا و دیگر اعضای هیات ژاپنی ایجاد کرد. کمی صبر کردند تا شاید فوجیتا بازگردد اما وقتی امید بازگشت او به نومییدی مبدل شد همگی فکر کردند که فوجیتا در میان راه از قاطر به زمین افتاده و زیر شن بیابان زنده به گور شده است. یوشیدا می‌نویسد:

«به گمان ما، او در دیار غربت جان باخته و روانه بهشت شده بود. اما اگر به احتمالی، در بیابان راه گرم کرده و سرگردان مانده بود، می‌بایست به نجاتش بشتابیم. کاروانسرا را به ما گفت که بهتر است صبر کنیم تا توفان بخوابد. هوا در میان روز گرم‌تر شد. ما خسته و بی‌رمق در کاروانسرا افتادیم. هیچ کدام ما توان حرف زدن نداشت و همه از نفس افتاده بودند. هر یک از ما از تشنگی می‌نالید و می‌گفت:

- کمی آب به من بدهید!

مرد ایرانی کاروانسرا را به ما آب داد و نوشیدیم. او خیلی مهربان بود و پذیرایی و رفتارش به ما راحت بخشید و آرامش داد. شب که شد، توفان شن بند آمد. ما هم حال آمده و نیروی از دست رفته را بازیافته بودیم.» (صص ۹۱-۹۰)

نجات یک ژاپنی توسط دشتستانی‌ها

شب هنگام یوشیدا از اتاق خاک‌آلود و کثیف کاروانسرای برازجان بیرون آمد و با همراهانش درباره فوجیتای گم شده صحبت کردند:

«همه برای سرنوشت او نگران بودند و در این باره با یکدیگر حرف می‌زدند و هر کسی چیزی می‌گفت. یوشیدا تصمیم گرفت گروهی را به جستجوی او اعزام دارد. درحالی که همه از زنده ماندن و بازگشت او نومید شده بودند ناگهان دو روستایی دشتستانی را دیدند که از دور در حالی که زیر بازوهای فوجیتا را گرفته بودند او را به طرف کاروانسرا می‌آوردند!»

یوشیدا می‌نویسد:

«فوجیتا رنگش پریده بود، اما زود او را شناختیم. همه ما بی اختیار دست زدیم و با فریاد شادی او را استقبال کردیم.» (ص ۹۱)

معلوم شد همان دو دهقان زحمتکش و شریف دشتستانی فوجیتا را از مرگ حتمی نجات داده و پس از دادن نان و ماست و هندوانه به او، وی را به طرف کاروانسرا آورده‌اند. کمی که حال فوجیتا خوب شد، ماجرای گم شدن و نجاتش را برای دوستانش چنین تعریف کرد:

«در هنگامه توفان و تندباد، من از گروه شما عقب ماندم. بسیار کوشیدم تا خودم را به شما برسانم، اما از آن جا که به قاطرسواری عادت ندارم، ناگهان از روی قاطر افتادم. سرم گیج می‌رفت و حال بدی داشتم. تاب بلند شدن و

و در راه شیف به برازجان مرتب از اسب سقوط کرده و به زمین می‌افتادند.

یوشیدا شرح جالبی در این باره داده است: «لباس ما همه یک جور نبود. کسانی از ما لباس ایرانی پوشیده بودند و عده‌ای دیگر لباس اروپایی. بعضی هم لباس طرز قدیم ژاپن دربر و شمشیر به کمر داشتند. یکی از بازرگانان شمشیری را که بسته بود نشانم داد و گفت:

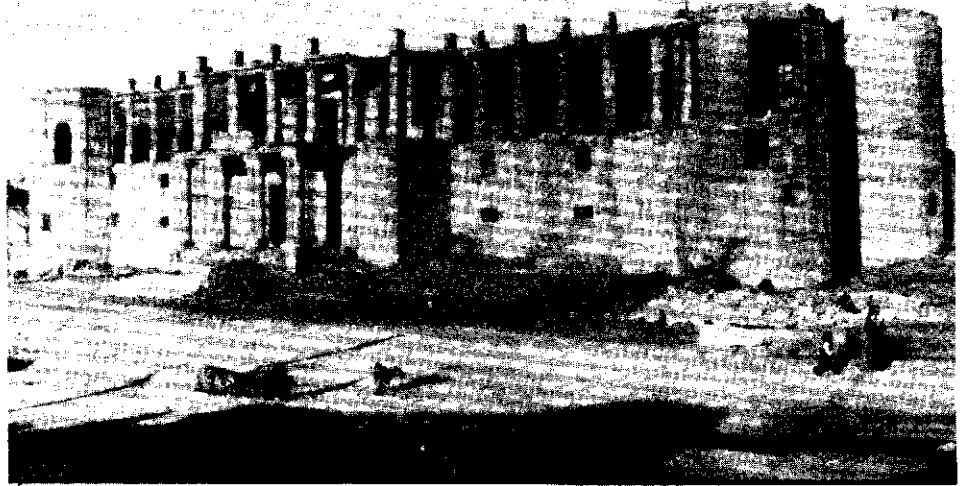
در سال‌های پیش از دوره «میچی» و «نهضت تجدد» ژاپن، این شمشیر را می‌بستم و در روزهای آغاز سال نو هم با لباس سامورایی و بستن این شمشیر ژاپنی، برای دید و بازدید دوستانم می‌رفتم. [...] قاطرها آرام می‌رفتند و ما روی آنها راحت بودیم، اما نگهداشتن این چارپایان از رفتن برایمان دشوار بود. افسار قاطرها را با هر دو دست و محکم می‌کشیدیم، اما باز نمی‌ایستادند. از آن جا که به نشستن بر چارپا عادت نداشتیم، بارها از روی قاطر افتادیم. تا من می‌رفتم به اولی که از قاطر به زمین افتاده بود کمک کنم، دومی می‌افتاد و هنوز او را بلند نکرده بودم که سومی سرنگون می‌شد. ما کنار یکدیگر و تقریباً چسبیده به هم حرکت می‌کردیم.» (صص ۸۸-۸۹).

اسیر در دام طوفان شن

رسیدن به برازجان برای کاروان ژاپنی‌ها ساده و آسان نبود. آنان در مسیر شیف به برازجان دچار طوفان شن شدند. طوفانی که یوشیدا آن را چنین توصیف کرده است: «به بیابان که رسیدیم، از بیابان خشک و گسترده ناگهان طوفان شن به پیش‌پازمان آمد.^{۳۸} گرد و غبار چهره خورشید بامدادی را تیره کرد. ستون شن، بیابان را می‌پیمود یا که با گردباد می‌پیچید. تندباد، ابری از خاک و شن را به آسمان می‌برد، و چون امواج اقیانوس سهمگین و خروشان بود. نزدیک بود که ما تا کلاه زیر شن بمانیم و زنده به گور شویم. رام چندرا [مترجم گروه] با فریاد گفت:

- صورتتان را ببوسانید!

من با پارچه سفیدی که به جای کلاه روی سر داشتم، بینی و دهانم را پوشاندم. قاطرها سرشان را پایین انداخته بودند و قدم از قدم برمی‌داشتند. ما قاطرها را با چوبدستان می‌زدیم و به هر زحمت که بود پیش



عمارت ملک - بوشهر

نمی‌توانستند به اندازه یک قاطر فکر کنند! یوشیدا با طنز ظریفی در این باره می‌نویسد:

«سپیده‌دم فردای آن روز به دالکی رسیدیم. این بار چیز غریب و تازه، جویباری بود که در راه دیدیم. در این جا آب تند می‌جوشید و می‌رفت و سنگ‌های عجیب که از اثر گوگرد نژد و شکننده می‌نمود در کنار و میان جوی فراوان بود [۰۰۰] بوی گوگرد که از این چشمه برمی‌خاست هوا را پر کرده و نفس کشیدن را دشوار ساخته بود. چون این روزها صدای آب به گوشمان نخورده بود، دل خوش کردیم که این زمزمه رفتن آب در جوی یا رودی است، و امیدوار شدیم که به آبی می‌رسیم. قاطرها سر به زیر انداخته بودند و می‌رفتند و از پایاب جویبار گذشتند. این جا و آن جا باریکه آبی روان بود. چارپایان که به این جوی‌ها می‌رسیدند، تند رد می‌شدند و برای نوشیدن نمی‌ایستادند. این حیوان‌ها آب را خوب می‌شناختند و نه‌له‌زنان در جستجوی جایی بودند که آب از شکاف کوه به میان تخته سنگ‌ها می‌ریخت. حیوان‌ها را به حال خود گذاشتیم تا ما را به سرچشمه رسانند. آبی که از میان تخته سنگ‌ها می‌ریخت، خوش و گوارا بود. از آن نوشیدیم و تشنگی را فرونشاندیم و به هوش و هنر چارپایان آفرین گفتیم. با افسوس و اندوه دیدیم که شناخت و شعور ما مسافران نیازمونده و ناآشنا از قاطرهای ایرانی کمتر است.» (صص ۹۳-۹۲)

«شیر» آمد

کاروان یوشیدا شب‌هنگام به کتل رسید و در یکی از روستاهای اطراف راه استراحت کرد. بامدادان اتفاق جالب و خنده‌داری افتاد که با نقل آن از زبان و قلم یوشیدا ماساهارو، دفتر سفارش به بوشهر و دشتستان را می‌بینیم:

«... هنوز خواب و بیدار بودیم که با صدای کسی که از بیرون خانه بلند فریاد می‌کرد: شیر آمد! شیر آمد! از جا پریدم. دیدم رام چندرا که مترجم هندی ماست پریشان و هراسان فریاد می‌کند: شیر آمد! شیر آمد! و با شتاب این سو و آن سو می‌دود و دست و پایش را گم کرده است. از او پرسیدم: چرا این طور فریاد می‌کنی؟ ما که بند دلمان پاره شد! او پاسخ داد که از خواب بیدار شده و از خانه بیرون رفته، یکی از مردم روستا را دیده که می‌آید و با صدای بلند می‌گوید: شیر! شیر!

[۰۰۰] رام چندرا که در آن دم صبح هنوز خواب‌آلود و گیج بود، سخن مرد شیرفروش را به معنی آمدن شیر بیشه گرفته و فریادزنان به هر سو دویده بود. همراهان ما هم به شنیدن فریاد او اسلحه خود را برداشته و بیرون آمده بودند. دیدیم که مردم روستا از محصول لبنیات خودشان مانند شیر و پنیر در سینی رویین و مسین گذاشته‌اند و می‌آورند. آنها نزدیک آمدند و سینی‌ها را با ادب و مهربانی به ما دادند. دانستیم که دچار بدفهمی شده و مهربانی و مهمان‌نوازی مردم روستا را طور دیگر تصور کرده بودیم...» (ص ۱۰۱)

یوشیدا ماساهارو پس از ۴۵ روز مسافرت طاقت‌فرسا، سخت و خسته‌کننده در داخل ایران، سرانجام به تهران رسید و پس از چند روز اقامت در پایتخت به حضور ناصرالدین شاه قاجار باریافت.^{۳۱}

یوشیدا و گروه او پس از ۱۱۰ روز اقامت در تهران، در روز ۳۰ دسامبر ۱۸۸۰ م. تهران را ترک کردند و به طرف شمال کشور، برای خروج از ایران به راه افتادند. در هنگام خروج از ایران آسپزی که از بوشهر یوشیدا و گروهش را

و از آن خطرهای خوش برایش مانده است. هر روز جلو کامیدانا می‌نشیند و دو کف دست را بر هم می‌گذارد و دست‌ها را رو به روی صورت می‌گیرد و شکر خدا را به جا می‌آورد که او را نجات داد.»

برازجان، جایی که دماسنج دیگر کار نمی‌کند

فردای آن روز، یعنی روز ۲۷ ژوئیه ۱۸۸۰ م. ژاپنی‌ها گشتی در برازجان زدند و سپس به سوی روستای دالکی به راه افتادند. یوشیدا درباره برازجان، توفان شن و گرمای فوق‌العاده هوا می‌نویسد:

«پیش از آن که سربازان انگلیسی تا سال پیش این‌جا را پایگاه خود کنند، برازجان روستایی بود دور افتاده میان چند تپه کوچک. پس از کمی آسودن در برازجان، قوت و جانی گرفتیم و از این جا به راه افتادیم. رام چندرا، مترجم هندیمان، توصیه کرد که برای این راه تفنگچی استخدام کنیم. تفنگچی‌ها، کسانی هستند که در برابر پول کمی، با اسلحه سبک همراه مسافر می‌شوند و از او محافظت می‌کنند. شش تفنگچی در حالی که تفنگ‌هایشان را بر دوش انداخته بودند با ما می‌آمدند. نمی‌دانستیم که اگر پیشامدی بشود، کاری از آن‌ها ساخته است یا نه. از برازجان راهمان از میان تنگه و کتل‌های لرستان [!] می‌گذشت. این جا گذرگاه سربالا و سختی است و این راه را باید با دقت و احتیاط می‌رفتیم.

امروز به توفان شنی برخوردیم که باد شرقی نام‌دارد و باد موسمی و خطرناکی است. از یک ایرانی اهل محل شنیدیم که اگر این باد قوی‌تر بود ما را از قاطر می‌انداخت و زیر شن‌ها زنده به گور می‌کرد. [۰۰۰] گرفتار آمدن در توفان شن ما را گیج و بی‌حال و رمق کرد چنان‌که پنداری خون در رگ‌هامان خشکیده است. به حرارت‌سنج نگاه کردم: آن هم از کار افتاده و جیوه در شیشه استوانه‌اش از درجه‌ها بالا زده بود.» (ص ۹۲)

دالکی

هنگام عبور از برازجان به دالکی، کاروان ژاپنی‌ها از منطقه گوگردی نزدیک دالکی، که بوی بد آن مشام هر مسافری را (حتی تا امروز) می‌آزارد، عبور کردند. گرما، سختی راه و تشنگی، همه اعضای گروه را چنان کلافه کرده بود که عقل آنان را از کار انداخته بود و حتی

دوباره بر قاطر نشستن را نداشتیم. هیچ کار نمی‌توانستیم بکنیم. باد هم تند و سخت می‌وزید. دو تا از همراهانمان برگشتند تا در آن توفان کمک کنند. توفان سخت‌تر می‌شد و از راه ماندن و کمک رساندن به من خود آنها را هم در خطر می‌انداخت. در آن تندباد، همدیگر را به نام و با فریاد صدا می‌زدیم تا به هم قوت قلب بدهیم. اما از بخت بد، سرانجام به هم نرسیدیم و از یکدیگر دورتر افتادیم. من فکر کردم که اجلم رسیده است و زیر شن‌های این بیابان زنده به گور خواهم شد و آماده مرگ شدم... در همان لحظه‌های نومیدی، دو مرد ایرانی به من نزدیک شدند و هم‌چنان که به سویم می‌آمدند دست‌هایشان را تکان می‌دادند. ندانستیم که آنها از کجا آمدند. آنها با حرکت سر و دست گفتند: باید زود راه بیفتید و بروید و از این توفان و گردباد بگریزید. دو رفیق ژاپنیم اشاره آن‌ها را فهمیدند و تند برگشتند و مرا در آن حال گذاشتند. آن دو ایرانی کمکم کردند تا دوباره بر قاطر نشستیم و با هم به یک آبدی کنار بیابان، که در یک مایلی این جا و کنار نخلستان است رفتیم.» (ص ۹۱)

و درباره مهمان‌نوازی و مهربانی دهقانان دشتستانی و کمک به او می‌گوید:

«از حال رفته بودم. ایرانی‌ها از من پرستاری و پذیرایی کردند و هندوانه و ماست و نان برایم آوردند. خوراک بسیار گوارایی بود و با اشتها خوردم. صبر کردیم تا توفان گذشت آن وقت ایرانی‌ها باز باری و مهربانی کردند و مرا به این جا رساندند.» (ص ۹۱)

نان برازجان در معبدی در ژاپن

فوجیتا داستان نجات معجزه‌آسایش را با شوق و شادی به پایان رساند و از آن دو دهقان دشتستانی برای نجات جانش تشکر زیادی کرد.^{۳۲}

سال‌ها بعد یوشیدا در این باره در سفرنامه‌اش نوشت: «فوجیتا تکه نانی (که از غذایش مانده و با خود آورده بود) به ما نشان داد. او آن تکه نان روستای ایران را در سراسر سفرمان با خود نگهداشت به یادگار به ژاپن آورد و در این جا، آن نان را در کامیدانا از زیارتگاه یا محراب در مذهب شینتو آئین قدیم ژاپن در خانه] در خانه‌اش گذاشت. جالب این است که فوجیتا این پیشامد را هرگز از یاد نبرده



کاروانسرای تجاری در منطقه جنوب

همراهی می‌کرد، دست به رفتار جالب و عجیبی زد که تحسین یوشیدا را برانگیخت. او در این باره می‌نویسد: «... از ورودم به ایران که به بوشهر رسیدم مرد

عرب‌زبانی همراهم بود به نام علی بشیر، که انگلیسی هم حرف می‌زد. او مردی باصفا و صادق و ثابت‌قدم بود و نیز خوش‌بین و چابک و کاری و زحمتکش. این علی در طول سفر و اقامت‌مان در ایران برایمان غذا می‌پخت و کارهای روزانه‌مان را انجام می‌داد؛ لباس‌هامان را پاکیزه و آماده می‌ساخت و چیزهای مورد نیازمان را فراهم می‌کرد و در واقع خانه شاگردی ما را می‌کرد. هنگامی که از او خداحافظی می‌کردم، جزئی پولی به رسم انعام به او دادم. علی بشیر سرش را تکان داد و (آن را نپذیرفت) و گفت که تمنا دارد که (به جای پول) تقدیرنامه‌ای به او بدهم. تعجب کردم که مردی در وضع او چگونه ارزش تقدیرنامه را چنین شناخته و دریافته است. او افزود: افتخار چیزی است والا و ارزنده که همه عمر برایمان می‌ماند! نمی‌دانم که او این معنی را کجا آموخته و چگونه به این معرفت رسیده بود. البته من درخواست او را با میل و رضا اجابت کردم (و تقدیرنامه‌ای به او دادم). او پیش آمد و پایم را بوسید. او بیرون (دروازه) ارگ ما را بدرقه کرد و در حالی که دست تکان می‌داد و به آواز بلند سفربخیر می‌گفت، ایستاده بود تا از نظر دور شدیم.» (ص ۲۲۱)

هیات ژاپنی سرانجام در روز ۱۳ ژانویه ۱۸۸۱ م. ایران را برای همیشه ترک کردند.»^۳

سال‌ها پس از بازگشت یوشیدا به ژاپن، او خاطرات سفرش به ایران را نوشت و در سال ۱۸۹۴ م. منتشر کرد. متن سفرنامه یوشیدا به زبان ژاپنی قدیم تحریر شده است. از این روی برای ژاپنی‌های امروز خواندن و فهمیدن آن بسیار دشوار است. به همین خاطر یک محقق ژاپنی بنام کانه کوتامی یو Kaneko Tamiyo تحریر تازه و امروزی از این کتاب تهیه و در ژانویه ۱۹۹۱ در توکیو منتشر کرد.

ترجمه فارسی این کتاب نیز به همت دکتر هاشم رجب‌زاده، استاد دانشگاه اوساکای ژاپن و با همکاری ی. نی‌ئی‌یا، و از روی متن اصلی و قدیمی، در سال ۱۳۷۳ توسط انتشارات آستان قدس رضوی چاپ و منتشر شده است. از ژاپنی‌هایی که در عصر قاجار به ایران مسافرت

کردند چند سفرنامه دیگر نیز به زبان ژاپنی قدیم موجود است، (مانند سفرنامه‌های فورو کاوا و یاساماسا فوکوشیما (Yasamasa Fukushima) که در آنها درباره بوشهر نیز سخن رفته است که امیدوارم در آینده این متون ارزشمند و تاریخی به فارسی ترجمه و منتشر شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. استاد اوکازاکی در مقاله زیر علاوه بر این که خود تجزیه و تحلیل ارزنده‌ای از دستاورد سفر اولین فرستاده ژاپن به ایران به دست داده است، حدود ۱۰ مقاله و رساله را نیز که توسط استادان ژاپنی در این باره نوشته شده، معرفی کرده است نک: شوکو اوکازاکی: نخستین هیات سفارت ژاپن به ایران در دوره قاجاریه، ترجمه: دانشجویان بخش فارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا زیر نظر دکتر هاشم رجب‌زاده، آینده، سال پانزدهم، شماره‌های ۳، ۵، سال ۱۳۶۸، صص ۲۵۱-۵۲.
۲. آقای دکتر رجب‌زاده یکی از معنود ایرانیان ژاپنی‌دانی است که در سال‌های اخیر با تلاش قابل تحسینی تحقیقات به طور مرتب انجام شده در باب ایران در مراکز آکادمیک و مطالعاتی ژاپن را به فارسی‌زبانان تقدیم کرده است. مقالات و گزارش‌های بسیار ارزنده ایشان در مجلات آینده کلک، بخارا و... از این دست می‌باشند.
۳. اوکازاکی، پیشین، صص ۵۱-۲۵.
۴. درباره تاریخ سیاسی ژاپن در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی نک: هاشم رجب‌زاده، تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر، نگاهی به زمینه‌ها و مایه‌های فرهنگ و تمدن امروز سرزمین آفتاب، چاپ اول، تهران ۱۳۶۵.
۵. در تدوین زندگی‌نامه ماساهارو یوشیدا از مقدمه جالب دکتر رجب‌زاده بر ترجمه فارسی سفرنامه یوشیدا اخذ شده است. سفرنامه یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار ۱۲۹۷-۹۸ هجری قمری / ۱۸۸۰-۸۱ میلادی ترجمه: دکتر هاشم رجب‌زاده استاد دانشگاه اوساکای ژاپن با همکاری ی. نی‌ئی‌یا. آستان قدس رضوی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳، صص ۱۹-۱۶ (از این پس هر جا از این متن استفاده شود، در متن مقاله شماره صفحه مورد نظر قید خواهد شد).
۶. اعتمادالسلطنه (صنیع البولہ)، محمدحسن خان: تاریخ منظم ناصری به کوشش محمداسماعیل رضوانی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۳.
۷. اوکازاکی، پیشین، صص ۲۵۲.
۸. غالب کسانی که از بوشهر عبور کرده‌اند مطالبی درباره آب و بوشهر و وضعیت اسفبار آن نوشته‌اند. نک: سفرنامه تلگرافچی فرنگی،

به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد نوزدهم، ۱۳۵۲، ص ۲۲۷؛ دیولافوا، مادام ژان: سفرنامه، خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش، ترجمه محمدعلی فره‌وشی، به کوشش ایرج فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹، ص ۵۳۷؛ «اروپاییان آب آشامیدنی را از بصره یا معمره توسط قایق‌های دو طبقه می‌آوردند اما اشخاص فقیر و بیچاره ناچار از همین آب معمولی مضر مصرف می‌کنند و تقریباً در تمام عمر به این بلا گرفتار هستند...» همان جا، ص ۵۳۷، ۹. اوکازاکی، پیشین، صص ۲۷۲-۳.

۱۰. همان، ص ۲۵۰.
 ۱۱. اوکازاکی درباره آمدن دیوید ساسون به بوشهر نوشته است: «یوشیدا از فعالیت‌های دیوید ساسون، که در دهه ۱۸۲۰ در بوشهر در کار سلف‌خوری و محصول تریاک بود، نوشته است...» ص ۲۵۱.
 اگر سفرنامه یوشیدا را مآخذ قرار دهیم تاریخ ورود دیوید ساسون به بوشهر دهه ۱۸۲۰ نبوده است. اگر استاد اوکازاکی دقت بیشتری در متن نوشته یوشیدا می‌کردند، متوجه می‌شدند که تاریخ مهاجرت دیوید ساسون از عراق به بوشهر در حوالی سال ۱۸۳۸ میلادی و در ایام جنگ‌های بین ایران و انگلستان بوده است. به یک معنی می‌توان تاریخ دقیق ورود دیوید ساسون به بوشهر را، بر اساس خاطرات و سفرنامه یوشیدا، پس از ژوئن ۱۸۳۸ م. / ۱۲۵۴ ه. ق دانست.

۱۲. درباره تجارت تریاک در ایران و نقش خاندان ساسون‌ها در این تجارت نک: فریدون آدمیت: امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۵۵، صص ۴۱۰-۳۹۹؛ [عبدالله شهبازی]: ساسون‌ها، سپهسالار و تریاک ایران، موسسه مطالعات پژوهش‌های سیاسی، کتاب اول، پاییز ۱۳۷۰، صص ۱۳۹-۱۴۶.
 ۱۳. لار هرگز توسط انگلیسی‌ها مورد هجوم واقع نشد.
 ۱۴. در سال ۱۸۳۸ انگلیسی‌ها به فارس نتاختند. درباره جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۵۴ ه. ق. / ۱۸۳۸ نک: سیدقاسم یاحسینی: پیشگامان مبارزه با بریتانیا در جنوب ایران، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر، چاپ اول، بوشهر ۱۳۷۳.

۱۵. منظور جنگ معروف به «جنگ تریاک» بین انگلستان و چین است که در فاصله سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۳ اتفاق افتاد.
 ۱۶. عبدالله شهبازی، پیشین، ص ۱۲۶.

۱۷. همان، ص ۱۲۶.
 ۱۸. همان، ص ۱۲۶.
 ۱۹. همان، ص ۱۲۶.
 ۲۰. اوکازاکی، پیشین، ص ۲۵۰.

۲۱. درباره رسم بخشش و انعام در عصر قاجار در ایران، که توجه همه کسانی را که به این کشور سفر می‌کردند جلب می‌کرد، نک: کنت دو گوینو: سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کتابسرا، چاپ اول، تهران ۱۳۶۸. گوینو تحلیل جالبی در این مورد و سواستفاده‌هایی که از آن می‌شود کرده است.
 ۲۲. اوکازاکی، پیشین، ص ۲۶۱.

۲۳. همان، ص ۲۶۲.
 درباره فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی هوتس در بوشهر نک: سیدقاسم یاحسینی: گفت و گو با ولیم فلور، ایران‌شناس هلندی. کتاب ماه (تاریخ و جغرافیا)، سال دوم، شماره دوازدهم (۲۴) ۲۹ مهر ۱۳۷۸، ص ۲۳.

۲۴. اوکازاکی، پیشین، صص ۲۵۱-۲۵۳.
 ۲۵. همان، ص ۲۶۲.
 ۲۶. همان، صص ۲۶۰-۶۱.
 ۲۷. همان، ص ۲۵۳.

۲۸. در تابستان‌ها در برخی از نواحی دشتستان باد گرم و سوزانی می‌وزد که در محل به آن «شش باد» یا «آتش باد» می‌گویند. طوفان شن و تش‌باد معمولاً از عربستان به سواحل جنوب ایران می‌وزد.
 ۲۹. اوکازاکی، پیشین، ص ۲۵۳.

۳۰. یوشیدا در متن ژاپنی سفرنامه‌اش واژه «شیراکو» را آورده است که استاد دکتر هاشم رجب‌زاده «به قرینه» آن را «باد شرقی» ترجمه کرده است. (ص ۲۶۹) اما به عقیده من که سال‌ها در برازجان زندگی کرده‌ام و از نزدیک با بادهای محلی و موسمی آن‌جا آشنا هستم، این باد را باید «شش باد» ترجمه کرد که گاه میزان سرعت آن در ساعت خیلی زیاد می‌شود و یا خود گرمای فوق‌العاده‌ای می‌آورد.
 ۳۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: المآثر والاثار یا ۴۰ سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳۲. اوکازاکی، پیشین، ص ۲۵۳.
 ۳۳. همان، ص ۲۵۵.